

روی پای خودمان

جمهوری اسلامی ایران به دنبال کدام «استقلال» است؟



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روی پای خودمان

جمهوری اسلامی ایران به دنبال کدام «استقلال» است؟



مرکز مطالعات راهبردی خبرگزاری تسنیم

عنوان تک نگاشت:

روی پای خودمان

جمهوری اسلامی ایران به دنبال کدام «استقلال» است؟

تاریخ گزارش:

بهمن ۱۴۰۴



مقدمه

واژه «استقلال» امروز در ایران، در میانه یک چالش مفهومی جدی قرار گرفته است. برای بخشی از جامعه که میراث‌دار خاطره‌ی تحقیرهای تاریخی و مداخلات بیگانه است، این کلمه همچنان یک آرمان مقدس و ضامن عزت ملی به شمار می‌رود. اما برای بخش دیگری، به‌ویژه نسلی که زیر بار فشارهای اقتصادی و تحریم‌ها بالیده، استقلال به پرسشی دشوار تبدیل شده است؛ این استقلال به چه قیمتی؟ آیا اصرار بر آن، به انزوا، کاهش رفاه و محدود شدن انتخاب‌هائی انجامد؟

این پرسش‌ها البته به عرصه سیاست خارجی و زندگی دیجیتال نیز کشیده می‌شود. در ذهن بسیاری این سوال مطرح است که آیا نزدیکی به بلوک‌های غیرغربی، خود نوعی جدید از وابستگی نیست و مرز این اتحاد راهبردی با از دست رفتن استقلال کجاست؟ یا در دنیایی که زندگی روزمره به پلتفرم‌های جهانی گره خورده، آیا استقلال دیجیتال به معنای قطع ارتباط و کنترل بر شهروندان است یا حفاظت از حریم خصوصی آنان؟

این متن، پاسخی است به همین دوگانه‌های ذهنی و شبهاتی است که در میدان جنگ شناختی، هر روز پررنگ‌تر می‌شوند؛ و نقد پاسخ‌هایی که می‌کوشند استقلال را در برابر آزادی، کیفیت زندگی و تعامل با جهان قرار دهند. هدف این نوشتار، ارائه یک کالبدشکافی دقیق از این مفهوم است تا نشان دهد استقلالی که جمهوری اسلامی ایران به دنبال آن است، یک نقشه راه عقلانی برای بقا و پیشرفت در جهانی بی‌رحم است.

۱. استقلال دقیقاً از چه چیزی؟ از دولت‌های خارجی؟ از شرکت‌های فناوری؟ از بازارهای مالی؟ از روایت‌های جهانی؟

در گفتمان جمهوری اسلامی، استقلال یک مفهوم تک‌لایه و محدود به مرزهای جغرافیایی نیست، بلکه یک منظومه چندبعدی برای رهایی از هرگونه «سلطه» است که اراده ملی را مخدوش سازد. استقلال یعنی مصونیت نسبی از «اهرم‌های اجبار» بیرونی و توان حفظ حق تصمیم ملی در چند گلوگاه حیاتی. این گلوگاه‌ها فقط دولت‌های خارجی نیستند.

استقلال یعنی کاهش وابستگی به هر منبعی که بتواند «تصمیم ملی» را گروگان بگیرد، مخصوصاً در حوزه انرژی، غذا، پول، داده و امنیت. در جهان تحریم محور، این تعریف کاملاً عینی است؛ چون قطع دسترسی به شبکه‌های پرداخت و پیام‌رسانی بانکی و تحریم‌های ثانویه دقیقاً ابزار محدودسازی اراده کشورها بوده است.

استقلال در دنیای مدرن صرفاً به معنای نبود ارتش بیگانه در خاک کشور تعریف نمی‌شود؛ چرا که ابزارهای سلطه پیچیده‌تر، نامرئی‌تر و کارآمدتر شده‌اند. بنابراین، استقلال حقیقی از مجموعه‌ای از عوامل درهم‌تنیده حاصل می‌شود. در لایه اول و سنتی، استقلال از «دولت‌های خارجی» به معنای توانایی اتخاذ تصمیمات کلان سیاسی و امنیتی بدون کسب اجازه یا ترس از وتوی قدرت‌های بزرگ است. این همان «نه» گفتن به سیاست‌های تحمیلی است که تاریخ معاصر ایران پیش از انقلاب، مملو از نمونه‌های فقدان آن بود. اما این تنها آغاز راه است.

در لایه دوم، استقلال از «شرکت‌های فناوری» مطرح می‌شود. در عصر دیجیتال، غول‌های فناوری نه تنها بازیگران اقتصادی، بلکه کارگزاران قدرت نرم و سخت دولت‌های خود هستند. اگر سیستم‌عامل، زیرساخت ابری و پلتفرم‌های ارتباطی یک ملت در انحصار شرکت‌هایی باشد که تابع قوانین و سیاست‌های دولت‌های متخاصم هستند، استقلال سیاسی نیز یک امر ظاهری خواهد بود. حاکمیت بر داده‌ها و توانایی مدیریت فضای سایبری، امتداد حاکمیت بر سرزمین است.

لایه سوم، استقلال از «بازارهای مالی» جهانی است. زمانی که شریان‌های اقتصادی یک کشور به ارزی واحد مانند دلار و سازوکارهای پرداخت بین‌المللی مانند سوئیفت وابسته باشد، عملاً استقلال اقتصادی بی‌معنا می‌شود. در این ساختار، وزارت خزانه‌داری یک کشور دیگر می‌تواند با یک تصمیم، اقتصاد ملتی را به گروگان بگیرد. بنابراین، تلاش برای دلارزدایی و ایجاد مکانیسم‌های مالی موازی، یک اقدام استراتژیک برای تحقق استقلال است.

اما عمیق‌ترین لایه، استقلال از «روایت‌های جهانی» است. قدرتمندترین سلطه، سلطه بر ذهن‌هاست. زمانی که رسانه‌های جهانی با یکپارچگی، تصویری مخدوش از هویت، تاریخ و اهداف یک ملت ارائه می‌دهند و افکار عمومی داخلی را مهندسی می‌کنند، حتی استقلال سیاسی نیز در معرض فرسایش قرار می‌گیرد. استقلال روایی یعنی داشتن توانایی تولید و انتشار روایت خود از جهان و از خویش و شکستن انحصار رسانه‌های دشمن. در جمع‌بندی، استقلال در اندیشه جمهوری اسلامی، استقلال از شبکه پیچیده قدرت سیاسی، فناورانه، مالی و رسانه‌ای است که درهم تنیده‌اند تا اراده ملت‌ها را کنترل کنند.

۲. فرق «کم‌وابستگی» و «وابستگی مدیریت شده» چیست؟

جهان امروز به هم پیوسته است و استقلال، به معنای قطع تمام وابستگی‌ها و حرکت به سمت انزوای مطلق نیست؛ چنین رویکردی نه ممکن است و نه مطلوب و اغلب به عقب‌ماندگی منجر می‌شود. مفهوم مدرن و عقلانی استقلال که در سیاست‌های کلی نظام نیز تبلور یافته، نه «کم‌وابستگی» به معنای ساده آن، بلکه «وابستگی مدیریت شده» و هوشمندانه است. تفاوت این دو رویکرد، تفاوتی راهبردی است. «کم‌وابستگی» یک استراتژی انفعالی و تدافعی است که در آن، یک کشور صرفاً تلاش می‌کند تا از طریق خودکفایی در همه زمینه‌ها، نیاز خود به جهان خارج را به حداقل برساند. این رویکرد به هدررفت عظیم منابع، تولید کالاهای غیراقتصادی و با کیفیت پایین و عقب‌ماندن از مرزهای دانش و فناوری جهانی منجر می‌شود.

اما «وابستگی مدیریت شده» یک استراتژی فعال، هوشمند و مبتنی بر قدرت است. در این مدل، کشور ابتدا حوزه‌های استراتژیک و گلوگاه‌های حیاتی خود را شناسایی می‌کند؛ حوزه‌هایی مانند امنیت غذایی، انرژی، دفاع و زیرساخت‌های دیجیتال که دشمن می‌تواند از آن‌ها به عنوان اهرم فشار استفاده کند. در این بخش‌های کلیدی، سیاست «خوداتکایی» و بومی‌سازی کامل با جدیت دنبال می‌شود تا آسیب‌پذیری به صفر نزدیک شود.

امادر سایر حوزه‌ها، کشور نه تنها از تعامل و واردات ابایی ندارد، بلکه فعالانه به دنبال ایجاد «وابستگی متقابل» می‌گردد. اوج وابستگی مدیریت شده آنجاست که یک کشور بتواند دیگران را به خود وابسته سازد. به عنوان مثال، وقتی ایران به یک کریدور ترانزیتی ضروری برای شرق و غرب تبدیل می‌شود، یا در تأمین امنیت انرژی یک منطقه نقشی بی‌بدیل ایفا می‌کند، هرگونه اقدام خصمانه علیه آن، برای طرف مقابل نیز هزینه‌زا خواهد بود. این یعنی ایجاد بازدارندگی اقتصادی و سیاسی از طریق درهم‌تنیدگی هوشمندانه.

در این نگاه، استقلال به معنای تبدیل شدن از یک «مصرف‌کننده نیازمند» در نظام بین‌الملل به یک «بازیگر ضروری» است که حذف آن از معادلات جهانی، برای دیگران نیز تبعات سنگینی دارد. بنابراین، فرق اساسی در این است که کم‌وابستگی صرفاً بر کاهش نیازهای خود تمرکز دارد، اما وابستگی مدیریت شده بر مدیریت هوشمندانه نیازها و مهم‌تر از آن، بر «خلق نیاز» در دیگران متمرکز است.

۳. مرز استقلال با انزوا کجاست؟

چه وقت استقلال تبدیل به خودمحدودسازی می‌شود؟

مرز میان استقلال و انزوا، در تمایز بین «انتخاب فعال» و «محرومیت منفعل» قرار دارد. انزوای زمانی رخ می‌دهد که یک کشور به دلیل ضعف، فشار خارجی، یا عدم توانایی در برقراری ارتباط، از نظام جهانی طرد شده و هیچ گزینه‌ای برای تعامل ندارد. این حالتی از اجبار و بیچارگی است. اما استقلال، به معنای داشتن «قدرت انتخاب» است.

یک کشور مستقل، توانایی آن را دارد که بر اساس منافع ملی خود تصمیم بگیرد با چه کسی، تحت چه شرایطی و در چه حوزه‌هایی همکاری کند و در مقابل چه چیزی را نپذیرد. «نه» گفتن یک کشور مستقل به یک قدرت سلطه‌گر، از موضع قدرت است و راه را برای «بله» گفتن به شرکای برابر و فرصت‌های سودمند باز می‌کند. در حالی که انزوا، ناتوانی در گفتن «بله» به هر فرصتی است. استقلال زمانی به «خودمحدودسازی» مضر تبدیل می‌شود که ابزار با هدف اشتباه گرفته شود.

هدف استقلال، حفظ کرامت ملی و تأمین منافع بلندمدت است. اگر به بهانه استقلال، سیاست‌هایی اتخاذ شود که در عمل به تضعیف پایه‌های قدرت ملی منجر گردد، آنگاه استقلال به ضد خود تبدیل شده است. برای مثال، اگر اصرار بر خودکفایی در تولید کالایی که هیچ مزیت نسبی در آن نداریم و تولیدش منابع حیاتی مانند آب را نابود می‌کند، به یک اصل مقدس تبدیل شود، این دیگر استقلال نیست، بلکه نوعی ریاضت اقتصادی مخرب و خودمحدودسازی است. یا اگر به بهانه استقلال فرهنگی و ترس از نفوذ، درهای کشور به روی تبادل علمی و دستاوردهای مفید بشری بسته شود، نتیجه آن در بلندمدت، عقب ماندگی فناورانه و تعمیق وابستگی خواهد بود.

منطق استقلال عقلانی، ساختن یک «خانه با در و پنجره‌های مستحکم و قابل کنترل» است، نه یک «زندان بدون پنجره». درها برای تجارت، علم و گفتگوی سازنده باز هستند، اما مجهز به فیلترها و قفل‌هایی هوشمند تا از ورود تهدیدهای امنیتی، فرهنگی و اقتصادی جلوگیری شود. اگر ترس از تهدید به حدی برسد که کشور خود را در داخل حبس کند و از فرصت‌های جهانی محروم سازد، آنگاه استقلال از یک فضیلت راهبردی به یک محدودیت خودخواسته تبدیل شده که نتیجه‌ای جز ضعف و فرسایش در پی نخواهد داشت.

۴. چگونه و با چه شاخص‌هایی می‌توانیم بفهمیم که چقدر استقلال داریم؟

برای اینکه استقلال از یک مفهوم انتزاعی و شعاری به یک سیاست عینی قابل ارزیابی تبدیل شود، نیازمند تعریف شاخص‌های کمی و کیفی مشخص است؛

این شاخص‌ها میزان تاب‌آوری و قدرت مانور یک کشور در برابر فشارهای خارجی را اندازه‌گیری می‌کنند.

در حوزه انرژی، شاخص کلیدی درصد مالکیت و بومی‌سازی کل «زنجیره ارزش» انرژی است. این حوزه شامل توانایی اکتشاف، استخراج، پالایش، ساخت تجهیزات پالایشگاهی و نیروگاهی و دانش فنی مدیریت شبکه برق می‌شود. به عنوان مثال، ضریب استقلال انرژی یک کشور زمانی بالاست که بتواند بنزین مورد نیاز خود را با استانداردهای روز تولید کند و برای تعمیر یک توربین نیروگاه، محتاج کارشناس خارجی نباشد.

در حوزه غذا، شاخص اصلی، «ضریب خوداتکایی در کالاهای اساسی و استراتژیک» است؛ یعنی درصدی از نیاز کشور به محصولات مانند گندم، دانه‌های روغنی و نهاده‌های دامی که در داخل تولید می‌شود. شاخص دیگر می‌تواند «ذخایر استراتژیک» باشد که نشان می‌دهد کشور تا چند ماه می‌تواند بدون هیچ‌گونه وارداتی، امنیت غذایی جمعیت خود را تأمین کند. در حوزه فناوری، شاخص‌ها پیچیده‌ترند. یک شاخص، سهم اقتصاد دانش‌بنیان از تولید ناخالص داخلی (GDP) است. شاخص مهم‌تر، مالکیت زیرساخت‌های حیاتی دیجیتال مانند شبکه ملی اطلاعات، پیام‌رسان‌های داخلی پرکاربرد و پلتفرم‌های خدمات ابری است. توانایی کشور در دفع یک حمله سایبری بزرگ به زیرساخت‌های حیاتی (مانند آنچه قبلاً برای سامانه سوخت رخ داد) با اتکا به متخصصان داخلی، یک شاخص کیفی بسیار مهم برای سنجش استقلال فناورانه است.

در حوزه پولی و مالی، یک شاخص کلیدی «درصد تجارت خارجی با ارزهای غیر از دلار و یورو» است. هر چه سهم پیمان‌های پولی دوجانبه یا چندجانبه در تجارت کشور بیشتر باشد، استقلال مالی آن بالاتر است. شاخص دیگر، میزان اتصال به سیستم‌های پیام‌رسان مالی جایگزین سوئیفت و توانایی انجام تبادلات بانکی بین‌المللی بدون نیاز به این شبکه است.

در حوزه امنیت هم شاخص اصلی «توانایی بازدارندگی بومی» است؛ یعنی یک کشور بتواند تمام نیازمندی‌های دفاعی خود را، از ایده و طراحی گرفته تا

تولید انبوه تسلیحات راهبردی مانند موشک‌های بالستیک و پهپادها، به صورت حداکثری در داخل تأمین کند. این شاخص تضمین می‌کند که امنیت ملی کشور، قابل تحریم یا معامله توسط دیگران نیست.

۵. اگر میان استقلال و رفاه مردم تعارضی پیش آمد، انتخاب کدام است؟

رابطه میان استقلال و رفاه، یکی از پیچیده‌ترین و بحث‌برانگیزترین موضوعات در سیاست‌گذاری ملی است. در یک نگاه سطحی و کوتاه‌مدت، ممکن است این دو در تعارض با یکدیگر به نظر برسند. به عنوان مثال، حمایت از تولید داخلی برای دستیابی به استقلال صنعتی، ممکن است منجر به عرضه کالاهایی با قیمت بالاتر یا کیفیت پایین‌تر نسبت به نمونه‌های خارجی شود و این امر مستقیماً بر رفاه مصرف‌کننده تأثیر منفی بگذارد. اینجاست که برخی استدلال می‌کنند که باید درهای کشور را به روی واردات باز کرد تا رفاه آنی جامعه افزایش یابد. اما از منظر راهبردی و بلندمدت که منطق جمهوری اسلامی بر آن استوار است، استقلال نه تنها در تضاد با رفاه نیست، بلکه ضامن پایداری و اصالت رفاه است.

رفاهی که حاصل وابستگی به واردات، فروش منابع طبیعی خام یا مساعدت‌های سیاسی قدرت‌های خارجی باشد، عاریتی و شکننده است. چنین رفاهی به مثابه ساختن خانه‌ای زیبا بر روی زمینی است که متعلق به دیگری است و هر لحظه ممکن است صاحب‌خانه شما را بیرون کند. تاریخ معاصر نمونه‌های فراوانی از کشورهایی را نشان می‌دهد که با یک تحریم، یک تغییر سیاسی در کشور مقابل، یا یک فشار خارجی، رفاه ظاهری‌شان فرو ریخته و جامعه دچار شوک‌های شدید اقتصادی و اجتماعی شده است.

استقلال به دنبال ایجاد «رفاه درون‌زا» است؛ رفاهی که بر پایه تولید، نوآوری و توانمندی‌های داخلی بنا شده و در برابر طوفان‌های سیاسی و اقتصادی جهانی، تاب‌آوری دارد. این نوع رفاه ممکن است دیرتر و با سختی بیشتری به دست آید، اما پایدار و قابل اتکا است. حال اگر در مسیر تحقق این

هدف، تعارضی موقت میان این دو ارزش پیش آید، عقلانیت راهبردی حکم می‌کند که «استقلال» به عنوان یک ارزش وجودی و زیربنایی، بر «رفاه مصرفی کوتاه‌مدت» اولویت داشته باشد. این به معنای نفی رفاه نیست، بلکه به معنای ترجیح «امنیت بلندمدت» بر «آسایش کوتاه‌مدت» است.

ملتی که استقلال خود را فدای رفاه وارداتی کند، در نهایت هر دو را از دست خواهد داد. البته وظیفه خطیر حاکمیت این است که با مدیریت کارآمد، مبارزه با فساد و توزیع عادلانه فشارها، دوره گذار را برای مردم، به‌ویژه اقشار آسیب‌پذیر، کوتاه‌تر و قابل تحمل‌تر سازد.

۶. هزینه استقلال را چه کسانی می‌پردازند و منفعتش به چه کسانی می‌رسد؟

این پرسش یکی از کلیدی‌ترین و حساس‌ترین مباحث در تحلیل منصفانه مسیر استقلال خواهی است؛ در شرایط آرمانی، هزینه‌ها و منافع استقلال باید به صورت عادلانه میان تمام آحاد جامعه توزیع شود. عموم جامعه با اصلی مقاومت اقتصادی را به دوش می‌کشند و یا حداقل احساسش می‌کنند. این یک واقعیت غیرقابل انکار است؛ اما مسئولیت نظام حکمرانی در اینجاست که با سیاست‌های حمایتی دقیق و کارآمد مانند یارانه‌های هدفمند، تقویت تأمین اجتماعی و مبارزه جدی با احتکار و گران‌فروشی، این فشار را برای اقشار آسیب‌پذیر کاهش دهد. منفعت استقلال، ماهیتی عمومی و بلندمدت دارد.

اولین و بزرگ‌ترین منفعت آن، «امنیت و تمامیت ارضی» است که کل جامعه، از فقیر تا غنی، از آن بهره‌مند می‌شوند. حفظ کشور از تبدیل شدن به سرنوشت کشورهایی چون سوریه، لیبی یا عراق، منفعتی است که ارزش آن را نمی‌توان با معیارهای مادی سنجید.

دومین منفعت، متوجه «نیروهای مولد جامعه» یعنی کارگران، مهندسان، کارآفرینان و کشاورزان است. استقلال اقتصادی به معنای ایجاد بازار برای تولیدکننده داخلی و فرصت شغلی برای جوان ایرانی است. این چرخه، به خلق ثروت ملی و تقویت طبقه متوسط منجر می‌شود.

سومین منفعت به «نسل‌های آینده» می‌رسد. هویتی مستقل، زیرساخت‌های بومی و عزتی ملی، میراثی است که برای فرزندان این سرزمین باقی می‌ماند. با این حال، یک خطر بزرگ در این میان وجود دارد؛ اینکه هزینه‌های استقلال را توده‌های مردم بپردازند، اما منافع آن توسط گروهی اندک، یعنی مفسدان و رانت‌خوارانی که از شرایط اقتصادی سوءاستفاده می‌کنند، بلعیده شود. اینجا نقطه تلاقی استقلال و عدالت است. بنابراین، مبارزه بی‌امان با فساد، شرط لازم برای توزیع عادلانه منافع استقلال و حفظ مشروعیت آن در نزد افکار عمومی است.

۷. آیا می‌شود هم تعامل گسترده جهانی داشت و هم استقلال؟

قطعاً بله. در حقیقت در جهان پیچیده و شبکه‌ای، استقلال پایدار از مسیر تعامل هوشمندانه و گسترده جهانی به دست می‌آید و حفظ می‌شود. انزواگرایی نشانه ضعف و فقدان گزینه‌های راهبردی است، در حالی که توانایی تعامل با بازیگران متعدد جهانی از موضع برابر، نشانه بلوغ و قدرت یک کشور مستقل است. اما این تعامل، بی‌قاعده و از روی ساده‌اندیشی نیست، بلکه بر مجموعه‌ای از اصول و قواعد استراتژیک استوار است که هدف آن حداکثرسازی منافع ملی و به حداقل رساندن آسیب‌پذیری‌هاست.

اولین قاعده، «تنوع بخشی به شرکا» است. یک کشور مستقل هرگز تمام تخم‌مرغ‌های خود را در سبد یک قدرت یا یک بلوک سیاسی قرار نمی‌دهد. سیاست «نگاه به شرق» در کنار حفظ کانال‌های ارتباطی با غرب که همیشه وجود داشته، یا تقویت روابط با همسایگان و قدرت‌های نوظهور، به جمهوری اسلامی ایران این امکان را می‌دهد که در برابر فشار یک طرف، از اهرم طرف دیگر استفاده کند و قدرت چانه‌زنی خود را بالا ببرد.

دومین قاعده، «عدم اعتماد به تضمین‌های سیاسی و تمرکز بر منافع متقابل عینی» است. تجربه برجام نشان داد که تعهدات سیاسی قدرت‌های غربی می‌تواند با تغییر یک دولت، نادیده گرفته شود. تعامل پایدار، تعاملی است که بر اساس درهم‌تنیدگی منافع اقتصادی، فناورانه یا امنیتی شکل

گرفته باشد. یعنی وضعیتی ایجاد شود که در آن، طرف مقابل نیز از برهم زدن توافق متضرر گردد.

سومین قاعده، «تعامل مشروط به انتقال فناوری و سرمایه‌گذاری» است. بازار بزرگ ایران نباید صرفاً به محلی برای فروش کالاهای مصرفی خارجی تبدیل شود. هر شرکت خارجی که خواهان ورود به این بازار است، باید متعهد به انتقال دانش فنی، تولید مشترک و ایجاد اشتغال در داخل کشور شود. این قاعده، تعامل را از یک رابطه یک طرفه مصرفی به یک رابطه دوسویه و مولد تبدیل می‌کند.

چهارمین قاعده، «حفظ خطوط قرمز امنیتی و هویتی» است. تعامل اقتصادی و سیاسی نباید به قیمت پذیرش سازوکارهایی تمام شود که استقلال دفاعی کشور را محدود کند یا اطلاعات حساس اقتصادی و امنیتی آن را در اختیار بیگانگان قرار دهد (مانند برخی نگرانی‌ها در مورد سازوکار FATF). تعامل گسترده جهانی از موضع استقلال یعنی حضور فعال در اقتصاد و سیاست جهانی، اما با کارت‌ها، قوانین و شروط خودمان؛ نه پذیرش منفعلانه قواعدی که دیگران نوشته‌اند.

۸. استقلال اقتصادی یعنی خودمان همه چیز را تولید کنیم؟ اصلاً ممکن است؟

در اقتصاد مدرن، مفهوم استقلال از تعریف سنتی خودکفایی (به معنای تولید همه کالاها در داخل کشور) فراتر رفته و به سمت یک مفهوم پیچیده‌تر و کارآمدتر به نام «تاب‌آوری اقتصادی» حرکت کرده است. رویکرد جمهوری اسلامی نیز در دهه‌های اخیر این بلوغ مفهومی را تجربه کرده است.

خودکفایی مطلق در تمام زمینه‌ها نه اقتصادی است، نه منطقی و نه حتی ممکن. تلاش برای تولید هر کالایی در داخل، بدون توجه به مزیت‌های نسبی و هزینه‌های تولید، منجر به تخصیص ناکارآمد منابع، کاهش کیفیت محصولات و در نهایت تضعیف قدرت اقتصادی کشور می‌شود.

در مقابل، نگاه جدید به استقلال اقتصادی ترکیبی هوشمندانه از دو

راهبرد مکمل است. راهبرد اول، «خودکفایی هدفمند و استراتژیک» است. در این رویکرد، کشور حوزه‌هایی را که جنبه حیاتی و امنیتی دارند و می‌توانند به عنوان سلاح توسط دشمن استفاده شوند، شناسایی کرده و در آن‌ها با تمام توان به دنبال خودکفایی صددرصدی می‌رود. این حوزه‌ها شامل تولید کالاهای اساسی کشاورزی مانند گندم، تسلیحات دفاعی راهبردی، داروهای حیاتی و برخی اجزای کلیدی در صنعت انرژی است. هزینه بالاتر تولید این اقلام در داخل، در واقع «هزینه بیمه امنیت ملی» محسوب می‌شود و کاملاً عقلانی است.

راهبرد دوم که بخش بزرگتری از اقتصاد را در بر می‌گیرد، «تنوع‌بخشی زنجیره تأمین و کاهش گلوگاه‌ها» است. در این مدل، هدف قطع واردات نیست، بلکه جلوگیری از وابستگی به یک یا دو منبع محدود برای تأمین یک کالا یا فناوری خاص است. اگر قطعه‌ای حساس برای صنعت خودرو فقط از یک کشور اروپایی وارد شود، آن کشور به یک گلوگاه راهبردی تبدیل می‌شود که با یک تحریم می‌تواند کل صنعت را مختل کند. استقلال در اینجا یعنی یا توان تولید داخلی آن قطعه در مقیاس محدود (به عنوان پشتیبان) ایجاد شود، یا همزمان با چندین کشور دیگر (مثلاً چین، روسیه، هند) برای تأمین آن قطعه ارتباط برقرار گردد. به این ترتیب، ریسک قطع واردات پخش شده و کشور در برابر شوک‌های خارجی مقاوم می‌شود.

بنابراین، استقلال اقتصادی امروز به معنای مدیریت هوشمندانه واردات، ایجاد منابع متعدد تأمین و تمرکز توان تولیدی داخلی بر حوزه‌هایی است که دارای اهمیت راهبردی یا مزیت رقابتی هستند. این رویکرد، هم کارایی اقتصادی را حفظ می‌کند و هم امنیت ملی را تضمین می‌نماید.

۹. قدرت یک ملت مستقل در چیست؟ در «نه» گفتن یا در توانایی «بله» گفتن طبق شروط خود؟

استقلال در مسیر تکامل خود دو مرحله را طی می‌کند و درک این دو مرحله برای فهم عملکرد جمهوری اسلامی ایران ضروری است؛ در مرحله تأسیس و

تثبیت، به‌ویژه پس از انقلاب اجتماعی بزرگ ایران که هدف آن برانداختن یک نظم وابسته بوده است، جنبه سلبی استقلال، یعنی «نه گفتن» برجستگی و اصالت دارد. نه به سلطه شرق و غرب، نه به کاپیتولاسیون، نه به دخالت در امور داخلی و نه به فرهنگ تحمیلی، پایه‌های هویتی و سیاسی یک نظام مستقل جدید را بنا می‌نهد.

این «نه» گفتن‌ها، اقدامی ضروری برای شکستن ساختارهای وابستگی پیشین و اعلام وجود به عنوان یک بازیگر مستقل در صحنه جهانی است. این مرحله، مرحله «نفی سبیل» یعنی راه بستن بر سلطه بیگانه و اثبات هویت است. اما با عبور از این مرحله و ورود به دوران دولت‌سازی، توسعه و کنشگری فعال بین‌المللی، استقلال به بلوغ می‌رسد و وجه ایجابی آن، یعنی «توان گفتن بله مشروط» اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

یک کشور ضعیف و منزوی اساساً طرف معامله قرار نمی‌گیرد که بخواهد بله یا نه بگوید. اما یک کشور مستقل و قدرتمند، بازیگری است که دیگران برای تعامل با او پیش قدم می‌شوند. در این نقطه، هنر استقلال‌ورزی دیگر صرفاً رد کردن پیشنهادات نیست، بلکه در توانایی مذاکره، چانه‌زنی و تحمیل شروط ملی برای پذیرش یک همکاری است.

«بله مشروط» یعنی «بله، ما با شما قرارداد انرژی امضا می‌کنیم، به شرط آنکه فناوری ساخت پالایشگاه را به ما منتقل کنید». یا «بله، ما بازار خود را به روی خودروهای شما باز می‌کنیم، به شرط آنکه خط تولید خود را در داخل ایران راه‌اندازی کرده و از قطعه‌سازان داخلی استفاده کنید». این رویکرد نشان‌دهنده اعتماد به نفس ملی و حرکت از یک موضع تدافعی به یک موضع فعال و مبتکر است.

صرفاً «نه» گفتن می‌تواند کشور را در یک موضع تدافعی و گاهی فرسایشی نگه دارد، اما «توان گفتن بله مشروط» به معنای استفاده هوشمندانه از ظرفیت‌های ملی (مانند موقعیت ژئوپلیتیک، بازار بزرگ، منابع انرژی) برای کسب امتیازات بیشتر و پیشبرد اهداف توسعه‌ای کشور است. بنابراین، این دو مفهوم مکمل یکدیگرند: «نه» گفتن به سلطه، پیش شرط و لازمه رسیدن به

جایگاهی است که در آن بتوان «بله‌های مشروط» و عزتمندانه گفت. استقلال در عمل، حرکت هوشمندانه بین این دو و انتخاب گزینه مناسب در زمان مناسب است.

۱۰. آیا هم‌پیمانی استراتژیک با برخی کشورها به معنای وابسته بودن به آنها نیست؟

این پرسش به یکی از ظریف‌ترین و در عین حال پرتکرارترین سوالات از سیاست خارجی جمهوری اسلامی اشاره دارد و پاسخ به آن نیازمند تفکیک دقیق میان «اتحاد راهبردی» و «وابستگی» است. هر کشور مستقلاً در جهان برای پیشبرد منافع خود نیازمند متحدان و شرکایی است. آنچه که مرز میان یک رابطه سالم و یک رابطه سلطه‌پذیر را مشخص می‌کند، مجموعه‌ای از عوامل کیفی است، نه صرفاً کمیت روابط.

اولین و مهم‌ترین مرز، در ماهیت ایدئولوژیک و هدف‌گذاری رابطه نهفته است. رابطه ایران با قدرت‌های استعماری در گذشته (مانند انگلستان و آمریکا) رابطه‌ای مبتنی بر سلطه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بود؛ آنها به دنبال تغییر ماهیت نظام سیاسی، سبک زندگی و کنترل کامل بر منابع ایران بودند. اما رابطه کنونی با کشورهایی مانند چین و روسیه، هرچند با چالش‌های خاص خود همراه است، عمدتاً ماهیتی تراکنشی و عمل‌گرایانه دارد.

این کشورها به دنبال صدور ایدئولوژی یا تغییر ساختار حکومت در ایران نیستند، بلکه منافع مشخص اقتصادی و امنیتی را دنبال می‌کنند. این تفاوت ماهوی، فضا را برای یک رابطه برابرتر فراهم می‌کند. دومین مرز، وجود گزینه‌های جایگزین و هدف از برقراری رابطه است. نزدیکی به بلوک شرق برای ایران، یک انتخاب از میان گزینه‌های متعدد است که با هدف «ایجاد توازن» در برابر فشار غرب صورت می‌گیرد. این یک سیاست موازنه منفی مدرن است. زمانی که یک کشور تنها یک گزینه برای همکاری داشته باشد (مانند دوران پهلوی که کاملاً در بلوک غرب تعریف می‌شد)، آن رابطه به ناچار به وابستگی منجر می‌شود. اما زمانی که کشوری توانایی بازی همزمان با کارتهای متعدد

را داشته باشد، قدرت چانه‌زنی خود را حفظ کرده و از افتادن در دام وابستگی به یک قطب خاص جلوگیری می‌کند.

سومین مرز در اراده و کنترل داخلی بر توافقات است. در یک رابطه وابسته، طرف خارجی شرایط را دیکته می‌کند و طرف داخلی صرفاً مجری است (مانند قراردادهای نفتی دوران قاجار). اما در یک اتحاد راهبردی، این کشور مستقل است که بر اساس منافع و نیازهای خود، چهارچوب همکاری را تعریف، مذاکره و نهایی می‌کند. سند همکاری ۲۵ ساله با چین، محصول اراده و نیازسنجی راهبردی ایران برای مقابله با تحریم‌ها و توسعه زیرساخت‌هاست، نه یک سند تحمیلی.

مرز عدم استقلال زمانی شکسته می‌شود که یک رابطه به تنها گزینه کشور تبدیل شود، ماهیت سلطه‌جویانه پیدا کند و اراده ملی در تنظیم آن نادیده گرفته شود؛ شرایطی که در روابط راهبردی کنونی جمهوری اسلامی ایران با بلوک غیرغربی، با وجود تمام پیچیدگی‌ها، مصداق ندارد.

۱۱. استقلال دیجیتال یعنی کنترل داده؛ پس تکلیف حریم خصوصی، آزادی دسترسی، نوآوری چه می‌شود؟

این سوال یک دغدغه مهم و مشروع در عصر دیجیتال است. استقلال دیجیتال در نگاه نخست ممکن است به معنای ایجاد یک اینترنت بسته و کنترل دولتی بر تمام شئون زندگی آنلاین شهروندان تعبیر شود، اما در نگاه عمیق‌تر و راهبردی‌تر، هدف آن دقیقاً برعکس است؛ یعنی «حفاظت از حقوق دیجیتال شهروندان» در برابر قدرت‌های خارجی و فراهم کردن بستری امن برای رشد و نوآوری. باید این دوگانه کاذب را کنار گذاشت که گویا یا باید به پلتفرم‌های خارجی ناقض حریم خصوصی تن داد یا به یک فضای بسته داخلی.

راه سومی هم هست و آن ایجاد یک زیست‌بوم دیجیتال ملی، امن و رقابتی است؛ هدف اصلی از آن هم استقلال دیجیتال است. در مورد حریم خصوصی باید بدانیم وقتی داده‌های میلیون‌ها ایرانی (شامل مکالمات شخصی، موقعیت مکانی، عادات خرید و گرایش‌های سیاسی) بر روی سرورهای

شرکت‌هایی ذخیره می‌شود که تابع قوانین ایالات متحده هستند و سابقه همکاری با آژانس‌های اطلاعاتی آن کشور را دارند، صحبت از حریم خصوصی بی‌معناست.

استقلال دیجیتال به معنای آن است که این داده‌ها در داخل کشور و تحت حاکمیت قوانین ایران ذخیره و پردازش شوند. این امر به شهروندان امکان پیگیری حقوقی در صورت نقض حریم خصوصی‌شان را می‌دهد، امکانی که در برابر شرکت‌های خارجی تقریباً وجود ندارد.

دوم، در خصوص آزادی دسترسی و نوآوری، وابستگی کامل به سرویس‌های خارجی، خود بزرگترین تهدید برای آزادی دسترسی و نوآوری است. یک شرکت خارجی می‌تواند با یک تصمیم سیاسی، دسترسی یک کشور را به سرویس‌های نقشه، مارکت اپلیکیشن، خدمات ابری یا ابزارهای برنامه‌نویسی قطع کند و با این کار، هزاران کسب و کار نوپا و استارت‌آپ داخلی را یک شبه نابود سازد.

شبکه ملی اطلاعات و پلتفرم‌های بومی، در واقع «بیمه زیرساختی» برای تداوم نوآوری و فعالیت اقتصادی در فضای دیجیتال هستند. این زیرساخت ملی قرار نیست جایگزین اینترنت جهانی شود، بلکه لایه‌ای مقاوم در برابر شوک‌ها و تحریم‌های خارجی ایجاد می‌کند تا در صورت قطع دسترسی‌های بین‌المللی، حیات دیجیتال کشور متوقف نشود.

در واقع، استقلال دیجیتال زمینه را برای رشد نوآوران داخلی فراهم می‌کند تا به جای رقابت نابرابر با غول‌های جهانی، بتوانند بر روی یک پلتفرم باثبات ملی، خدمات خود را توسعه دهند. البته تحقق این امر مشروط به ایجاد یک فضای رقابتی سالم در داخل و پرهیز از انحصارگرایی دولتی یا شبه‌دولتی است.

۱۲. وقتی کنترل اینترنت، اپلیکیشن‌ها و اطلاعات مادست خارجی‌ها باشد، آیا واقعاً می‌توانیم بگوییم کشور مستقلی هستیم؟

در صورتی که سرویس‌های دیجیتال کلیدی که شاهرگ‌های حیاتی جامعه مدرن محسوب می‌شوند، کاملاً در اختیار نهادهای بیرونی و بالقوه متخاصم

باشند، استقلال در سایر حوزه‌ها نیز به یک مفهوم «تو خالی و نمادین» تبدیل خواهد شد. این مانند آن است که کشوری ارتش قدرتمندی داشته باشد، اما کلید زرادخانه و سامانه ارتباطی آن در دست دشمن باشد. در چنین شرایطی، حاکمیت ملی به شدت آسیب‌پذیر و متزلزل است.

وابستگی به سیستم عامل‌های خارجی (مانند ویندوز و اندروید) به معنای آن است که شرکت سازنده می‌تواند با یک به‌روزرسانی، سیاست‌های جدیدی را تحمیل کند، اطلاعات کاربران را جمع‌آوری کند یا حتی در شرایط بحرانی، عملکرد دستگاه‌ها را مختل سازد. وابستگی به سرویس‌های ابری (Cloud) خارجی مانند آمازون یا گوگل، یعنی حیاتی‌ترین داده‌های دولتی، اقتصادی و شخصی شهروندان بر روی سرورهایی در خارج از کشور ذخیره می‌شود که این امر یک ریسک امنیتی و اطلاعاتی بزرگ است.

وابستگی به پیام‌رسان‌های خارجی، نه تنها به معنای خروج داده‌های ارتباطی است، بلکه این پلتفرم‌ها را به ابزاری برای جنگ شناختی، مهندسی افکار عمومی و سازماندهی آشوب‌های اجتماعی در بزنگاه‌های سیاسی تبدیل می‌کند.

وابستگی به شبکه‌های پرداخت خارجی (مانند ویزا، مسترکارت یا پی‌پال) به معنای آن است که اقتصاد دیجیتال و تجارت الکترونیکی کشور می‌تواند با یک دستور تحریم، به طور کامل فلج شود. بنابراین، استقلال در این عصر بدون داشتن حاکمیت سایبری تقریباً بی‌معناست. این به معنای اختراع دوباره چرخ یا ساختن همه چیز از صفر نیست. بلکه به معنای ایجاد «جایگزین‌های ملی قابل اتکا» برای سرویس‌های کلیدی است.

حمایت از پیام‌رسان‌ها و پلتفرم‌های داخلی یک ضرورت راهبردی است، نه یک انتخاب سلیقه‌ای. استقلال در این حوزه یعنی تضمین اینکه اگر فردا به هر دلیلی اینترنت بین‌الملل برای ایران محدود یا قطع شد، زندگی روزمره مردم مختل نشود؛ خدمات بانکی، حمل و نقل هوشمند، آموزش آنلاین و ارتباطات داخلی همچنان پابرجا بمانند. این حداقل لازم برای حفظ استقلال در قرن بیست و یکم است.

۱۳. اگر تحریم شدیم، چقدر می‌توانیم روی پای خودمان بایستیم؟

اقتصاد و امور مالی به یک سلاح قدرتمند در روابط بین‌الملل تبدیل شده؛ در این شرایط استقلال به معنای توانایی یک کشور برای انجام مبادلات اقتصادی و تجاری بین‌المللی خود بدون امکان و تو یا کارشکنی از سوی یک قدرت متخاصم است. این مفهوم فراتر از صرفاً داشتن منابع مالی است و بر «حاکمیت بر جریان‌های انتقال پول» تمرکز دارد.

تازمانی که نظام مالی جهانی تحت سلطه یک ارز واحد (دلار آمریکا) و یک شبکه پیام‌رسان غالب (سوئیفت) باشد، هر کشوری که با سیاست‌های آمریکا همسو نباشد، در معرض خطر خفگی اقتصادی قرار دارد. وزارت خزانه‌داری آمریکا در چنین ساختاری عملاً نقش پلیس مالی جهان را ایفا می‌کند. بنابراین، استقلال مالی به معنای میزان موفقیت یک کشور در ایمن‌سازی خود در برابر این ساختار سلطه‌گراست.

این ایمن‌سازی در چندین لایه قابل سنجش است؛ اولین لایه، «دلارزدایی» از تجارت خارجی است. شاخص آن، درصدی از تجارت کشور است که با استفاده از ارزهای ملی شرکای تجاری (مانند یوآن، روبل، روپیه) یا از طریق پیمان‌های پولی دوجانبه و چندجانبه انجام می‌شود. هرچه این درصد بالاتر باشد، اقتصاد کشور از تکانه‌های ناشی از سیاست‌های پولی آمریکا و تحریم‌های دلاری مصون‌تر خواهد بود.

لایه دوم، «ایجاد و اتصال به زیرساخت‌های پرداخت موازی» است؛ یعنی توسعه پیام‌رسان‌های مالی ملی و اتصال آن‌ها به سیستم‌های مشابه در کشورهای همسو (مانند اتصال شبکه شتاب ایران به شبکه میر روسیه). این اقدام، وابستگی به سوئیفت را کاهش داده و کانال‌های امنی برای تبادلات بانکی فراهم می‌کند.

لایه سوم، «تنوع‌بخشی به روش‌های تبادل» است که شامل استفاده از سازوکارهای تهاجر، تجارت ترجیحی و بهره‌گیری از فناوری‌های نوین مالی

مانند ارزهای دیجیتال بانک‌های مرکزی (CBDC) و رمزارزها برای دور زدن تحریم‌های خود.

استقلال مالی یعنی رسیدن به نقطه‌ای که یک تاجر ایرانی برای واردات کالا یا صادرات محصول خود، نگران بلوکه شدن پولش در یک بانک واسطه در اروپا یا آسیا به دلیل قوانین تحریمی آمریکا نباشد. این به معنای انزوای مالی نیست، بلکه به معنای ایجاد یک شبکه مالی مقاوم است که بتواند در برابر جنگ اقتصادی تمام‌عیار، تاب‌آوری داشته و چرخه اقتصاد کشور را فعال نگه دارد.

۱۴. آیا تلاش برای قطع وابستگی ارزش پول ملی به دلار هم بخشی از استقلال است؟

بله، تورم مزمن و بی‌ثباتی شدید ارزی، یکی از عمیق‌ترین و خطرناک‌ترین اشکال فرسایش استقلال ملی است. این یک تضعیف درونی است که می‌تواند از هر تهدید خارجی مخرب‌تر باشد. استقلال تنها یک مفهوم سیاسی در برابر دشمن خارجی نیست؛ بلکه در داخل نیز به معنای توانایی دولت در حفظ ارزش‌های بنیادین حاکمیت، از جمله و مهم‌تر از همه «اعتبار پول ملی» است. پول ملی، نماد حاکمیت و قدرت اقتصادی یک کشور است. زمانی که این پول به طور مداوم ارزش خود را از دست می‌دهد، چندین اتفاق ویرانگر رخ می‌دهد که مستقیماً استقلال را هدف قرار می‌دهد؛

اولاً، «دلاریزه شدن اقتصاد و ذهنیت جامعه» اتفاق می‌افتد. وقتی مردم اعتماد خود را به پول ملی از دست می‌دهند، برای حفظ ارزش دارایی‌های خود به ارزهای خارجی، به ویژه دلار، پناه می‌برند. قیمت‌گذاری‌ها، از مسکن و خودرو گرفته تا حتی خدمات روزمره، به صورت ذهنی یا واقعی بر مبنای دلار انجام می‌شود. در این حالت، عملاً سیاست‌گذار پولی کشور نه بانک مرکزی ایران، بلکه فدرال رزرو آمریکا است و نبض اقتصاد کشور در دستان دشمن قرار

می‌گیرد. این شدیدترین نوع وابستگی است، زیرا اراده اقتصادی ملت را به اراده بیگانه گره می‌زند.

ثانیاً، تورم بالا و بی‌ثباتی، «قدرت برنامه‌ریزی راهبردی» را از دولت سلب می‌کند. وقتی افق پیش‌بینی اقتصادی کوتاه‌مدت و غیرقابل اتکا است، امکان سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت که برای توسعه و تقویت بنیان‌های استقلال ضروری است، از بین می‌رود. سرمایه داخلی فرار می‌کند و جذب سرمایه خارجی نیز ناممکن می‌شود. این امر کشور را در یک چرخه عقب‌ماندگی و ضعف نگه می‌دارد.

ثالثاً، تورم مزمن با فقیرتر کردن طبقات وسیعی از جامعه، «سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی» به نظام را کاهش می‌دهد. این فرسایش اعتماد، پایگاه مردمی لازم برای مقاومت در برابر فشارهای خارجی را تضعیف می‌کند. مردمی که درگیر مشکلات روزمره معیشتی هستند، انگیزه و توان کمتری برای حمایت از اهداف کلان ملی خواهند داشت. بنابراین، یک اقتصاد بیمار با تورم بالا، به مثابه کشوری است که سیستم ایمنی خود را از دست داده و در برابر هر ویروس خارجی آسیب‌پذیر است. مبارزه با تورم و ایجاد ثبات پولی، اقدامی راهبردی برای حفظ و تحکیم استقلال ملی است.

۱۵. آیا منطقی و به صرفه است که تمام مواد غذایی مورد نیازمان را خودمان تولید کنیم؟

استقلال غذایی، به عنوان یکی از ارکان حیاتی امنیت ملی، به معنای تولید تمام محصولات کشاورزی مورد نیاز در داخل کشور نیست. چنین تعریفی نه تنها غیراقتصادی است، بلکه با توجه به محدودیت‌های منابعی مانند آب و خاک، عملاً ناممکن و مخرب است. رویکرد عقلانی و راهبردی به استقلال غذایی، مبتنی بر «ولایت‌بندی و تفکیک میان سطوح مختلف تولید است تا هم امنیت ملی تضمین شود و هم کارایی اقتصادی و پایداری زیست‌محیطی حفظ گردد.

سطح اول و ضروری، مربوط به خودکفایی در کالاهای اساسی و استراتژیک است. این کالاهای اساسی هستند که حیات و معیشت اصلی مردم به آنها وابسته است و دشمن می‌تواند با تحریم آنها، کشور را دچار بحران و ناآرامی اجتماعی کند. گندم (به عنوان قوت غالب)، دانه‌های روغنی اصلی (برای تأمین روغن خوراکی و کنجاله)، جو و ذرت (به عنوان خوراک دام و طیور) و شکر در این دسته قرار می‌گیرند.

در مورد این محصولات، رسیدن به خودکفایی حداقل ۸۵ تا ۹۵ درصدی یک ضرورت امنیت ملی است، حتی اگر هزینه تولید داخلی آنها بالاتر از قیمت جهانی باشد. این هزینه اضافی، در واقع «حق بیمه امنیت غذایی» کشور است و یک سرمایه‌گذاری عقلانی برای جلوگیری از گرسنگی و وابستگی سیاسی محسوب می‌شود.

سطح دوم، تولید حداکثری مبتنی بر مزیت نسبی است. این سطح شامل محصولاتی می‌شود که ایران به دلیل شرایط اقلیمی، دانش فنی یا سایر عوامل، توانایی تولید رقابتی آنها را دارد. محصولاتی مانند پسته، زعفران، خرما و بسیاری از میوه‌ها و سبزیجات در این دسته قرار می‌گیرند. در این حوزه، هدف نه تنها تأمین نیاز داخل، بلکه تبدیل شدن به یک صادرکننده عمده در بازارهای جهانی است تا از این طریق، برای کشور ارزآوری صورت گیرد.

سطح سوم، تولید محصولاتی است که غیراقتصادی و ضد منابع ملی محسوب می‌شوند که عمدتاً محصولات آب‌بری هستند که در مناطقی با بحران شدید آب کشت می‌شوند (مانند کشت هندوانه برای صادرات در مناطق کویری) یا محصولاتی که تولید آنها به هیچ وجه مزیت رقابتی ندارد و واردات آنها بسیار ارزان‌تر و منطقی‌تر است (مانند برخی میوه‌های گرمسیری). اصرار بر تولید این محصولات، به بهانه خودکفایی، مصداق بارز هدر دادن منابع ارزشمند و نابودی محیط زیست است. بنابراین، استقلال غذایی هوشمندانه یعنی تمرکز تمام توان بر سطح اول، حمایت و تقویت سطح دوم و پرهیز جدی از سطح سوم.

۱۶. استقلال علمی به چه معناست؟ اصلاً مگر می‌توان در علم خود را از دنیا جدا کرد؟

استقلال علمی مفهومی فراتر از صرفاً تولید علم به معنای انتشار مقالات در مجلات بین‌المللی است. اگرچه کمیت و کیفیت تولیدات علمی یک شاخص مهم برای سنجش پویایی جامعه آکادمیک یک کشور است، اما اگر این علم در مرزهای دانشگاه و کتابخانه محبوس بماند و به حل مسائل واقعی کشور و تقویت قدرت ملی منجر نشود، نمی‌توان آن را استقلال علمی نامید. چنین رویکردی در بهترین حالت، کشور را به یک تولیدکننده داده‌های خام علمی برای نظام جهانی علم تبدیل می‌کند که محصول نهایی و ارزش افزوده آن در جای دیگری (عمدتاً در کشورهای صنعتی) برداشت می‌شود.

استقلال علمی واقعی، در تکمیل یک چرخه کامل از ایده تا محصول معنا می‌یابد. معیار اصلی در این نگاه، توانایی تبدیل علم به فناوری، صنعت و ثروت است. این یعنی علم تولید شده در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی باید بتواند گرهی از مشکلات کشور باز کند و وابستگی‌ها را کاهش دهد.

استقلال علمی زمانی محقق می‌شود که دانشگاه ایرانی بتواند کاتالیست مورد نیاز صنعت پتروشیمی را طراحی و تولید کند تا دیگر نیازمند واردات آن نباشیم. زمانی است که مهندسان ما بتوانند بر اساس دانش بومی، یک ماهواره را در مدار قرار دهند یا یک داروی پیشرفته بیوتکنولوژی را بسازند. این فرایند، علم را از یک کالای تجملی به یک «ابزار قدرت» تبدیل می‌کند. بر این اساس، معیارهای سنجش استقلال علمی باید بازنگری شوند.

به جای تمرکز صرف بر تعداد مقالات ISI باید شاخص‌هایی مانند تعداد پتنت‌های (حق اختراع) ثبت شده و تجاری‌سازی شده، سهم شرکت‌های دانش‌بنیان از تولید ناخالص داخلی، میزان قراردادهای ارتباط صنعت و دانشگاه که منجر به محصول شده‌اند و میزان کاهش ارزیابی در صنایع کلیدی به واسطه دستاوردهای فناورانه داخلی را مبنا قرار داد.

استقلال علمی به معنای «مرجعیت علمی» نیز هست؛ یعنی رسیدن به نقطه‌ای که کشور در یک یا چند حوزه تخصصی به قطب علمی جهان تبدیل

شود و دیگران برای یادگیری به سراغ آن بیایند. اما این مرجعیت نیز زمانی اصالت دارد که برآمده از حل مسائل واقعی و خلق فناوری‌های کاربردی باشد. علم مستقل، علمی است که «نافع» باشد؛ یعنی به طور مستقیم به افزایش قدرت دفاعی، بهبود سلامت جامعه، رشد اقتصادی و ارتقاء رفاه مردم منجر شود. علمی که این کارکرد را نداشته باشد، هرچقدر هم در محافل آکادمیک جهانی تحسین شود، استقلال‌آور نخواهد بود.

۱۷. مرزهای استقلال کدامند؟ خطوط قرمز تصمیم‌گیری برای کشور کجاست؟

استقلال به معنای سرسختی و انعطاف‌ناپذیری در همه زمینه‌ها نیست، بلکه به معنای شناسایی و حفاظت قاطعانه از مجموعه‌ای از حقوق انتخاب سیاستی است که هسته اصلی حاکمیت ملی و هویت یک کشور را تشکیل می‌دهند. این حقوق، خطوط قرمز غیرقابل مذاکره‌ای هستند که یک ملت حاضر نیست تحت هیچ شرایطی از آن‌ها کوتاه بیاید، چرا که عبور از آن‌ها به معنای از دست دادن ماهیت وجودی آن کشور است. برای جمهوری اسلامی ایران، این خطوط قرمز بر اساس تجربیات تاریخی، مبانی اعتقادی و الزامات ژئوپلیتیک تعریف شده‌اند.

اولین و بنیادی‌ترین حق، حق تعیین شکل نظام سیاسی و قانون اساسی است. مدل حکمرانی کشور، که ترکیبی از جمهوریت و اسلامیت مبتنی بر اصل ولایت فقیه است، یک مسئله کاملاً داخلی است که محصول انقلاب مردم بوده و هرگونه تغییر در آن باید از طریق سازوکارهای قانونی داخلی صورت گیرد. هرگونه فشار خارجی برای تغییر این ساختار، نقض صریح حاکمیت ملی است. دومین حق، حق تعیین دکترین دفاعی و امنیتی کشور است. با توجه به تاریخ مداخلات خارجی و تهدیدات دائمی در منطقه، توانایی بازدارندگی یک امر حیاتی است. بنابراین، برنامه موشکی، توسعه فناوری‌های دفاعی و سیاست‌های امنیتی کشور، جزو حقوق مسلم و غیرقابل مذاکره است و ایران حق دارد برای دفاع از خود، هر سلاح متعارفی را که لازم می‌داند، تولید و توسعه دهد.

سومین حق، حق انتخاب متحدان و تعریف عمق استراتژیک منطقه‌ای است. سیاست خارجی ایران و روابط آن با دولت‌ها و جریان‌های مقاومت در منطقه، بر اساس یک درک عمیق از امنیت ملی شکل گرفته است. این پیوندها، خط مقدم دفاعی ایران در برابر تهدیدات محسوب می‌شوند و هرگونه تلاش برای قطع این روابط، به معنای تضعیف امنیت ملی ایران و قابل‌پذیرش نیست.

چهارمین حق، حق حاکمیت بر منابع طبیعی و مدیریت اقتصاد ملی است. ایران حق دارد نفت و گاز خود را آنگونه که منافع ملی‌اش ایجاب می‌کند، تولید و به فروش برساند و سیاست‌های اقتصادی داخلی خود، مانند نظام یارانه‌ها یا نحوه بودجه‌ریزی را مستقل از دیکته‌های نهادهای بین‌المللی که تحت نفوذ قدرت‌های بزرگ هستند، تنظیم کند.

حفظ این حقوق انتخاب‌کلیدی، جوهر استقلال است. در سایر حوزه‌ها می‌توان و باید انعطاف، مذاکره و تعامل داشت، اما این چهار حوزه، ستون‌های خیمه حاکمیت ملی هستند که هرگونه مصالحه بر سر آن‌ها به معنای فروریختن این خیمه خواهد بود.

۱۸. آیا استقلال کشور باعث می‌شود آزادی‌های فرعی و اجتماعی ما محدود شود؟

یکی از شدیدترین پروژه‌های جنگ شناختی غرب علیه جوامع مستقل، ایجاد یک «دوقطبی کاذب» میان دو مفهوم بنیادین استقلال و آزادی است. در این بازتعریف نادرست، به جامعه چنین القا می‌شود که این دو، مفاهیمی متضاد هستند و شما ناگزیر به انتخاب یکی از آن‌ها هستید.

روایت غالب رسانه‌های غربی این است که اگر خواهان استقلال و ایستادگی در برابر قدرت‌های جهانی هستید، باید هزینه آن را با محدود شدن آزادی‌های فردی و اجتماعی و کاهش رفاه بپردازید. و اگر خواهان آزادی، به ویژه در سبک زندگی و دسترسی به کالاهای مصرفی هستید، باید از آرمان استقلال دست کشیده و به خانواده جهانی غرب بپیوندید.

این چارچوب فریبنده، به طرز ماهرانه‌ای آزادی را به آزادی مصرف و ولنگاری فرهنگی تقلیل می‌دهد و استقلال را با انزوا و عقب‌ماندگی مترادف می‌داند. اما تعریف درست و عمیق که ریشه در فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی دارد، دقیقاً برعکس این گزاره است؛ استقلال ملی، پیش‌شرط و بستر ضروری برای تحقق آزادی واقعی و پایدار است.

آزادی بدون استقلال، توهمی بیش نیست. ملتی که حاکمیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌اش در دست بیگانگان باشد، شهروندانش آزاد نیستند، بلکه رعیتی مدرن در یک ساختار استعماری نوین هستند. آزادی در چنین جامعه‌ای، یک آزادی کنترل‌شده و عاریتی است که تا زمانی معتبر است که با منافع قدرت سلطه‌گر در تضاد قرار نگیرد. به محض اینکه مردم آن کشور بخواهند برای سرنوشت خود تصمیمی مستقل بگیرند، همان آزادی ظاهری نیز از آن‌ها سلب می‌شود.

تاریخ ایران در دوران قاجار و پهلوی، نمونه بارز این مدعاست که چطور مصونیت قضایی بیگانگان (کاپیتولاسیون) و تسلط مستشاران، کرامت و آزادی واقعی ایرانیان را لگدمال کرده بود. تعریف درست آن است که استقلال به معنای آزادی یک ملت از تحقیر و سلطه خارجی است و این آزادی جمعی، زمینه‌ای را فراهم می‌کند که در آن «آزادی‌های فردی و مدنی» بتوانند به شکلی اصیل و مبتنی بر فرهنگ و ارزش‌های خودی رشد کنند.

ممکن است در مسیر استقلال‌خواهی، برخی محدودیت‌ها به وجود آید، اما این‌ها هزینه‌هایی برای حفظ کرامت ملی و حق تعیین سرنوشت است که خود والاترین شکل آزادی محسوب می‌شود. آزادی واقعی، حق انتخاب آزادانه راه پیشرفت یک ملت است، نه صرفاً حق انتخاب میان برنده‌های خارجی.

۱۹. استقلال به چه قیمتی؟ حتی به قیمت قربانی کردن آینده و پیشرفت؟

استقلال واقعی و پیشرفت واقعی تعارضی با هم ندارند. در منظومه فکری جمهوری اسلامی ایران، استقلال مفهومی دوجوهی است که به طور همزمان

و جدایی‌ناپذیر، هم یک ارزش هویتی عمیق و هم یک ابزار سیاست‌گذاری عمل‌گرایانه است. نادیده گرفتن هر یک از این دو وجه، به درکی ناقص و کاریکاتوری از این مفهوم کلیدی منجر می‌شود. استقلال به عنوان یک ارزش هویتی، ریشه در تاریخ، فرهنگ و باورهای دینی مردم ایران دارد. از منظر تاریخی، حافظه جمعی ایرانیان مملو از خاطرات تلخ مداخلات بیگانگان، تحقیرهای دوران استعمار و از دست رفتن بخش‌هایی از سرزمین است.

مبارزات طولانی ملت، از نهضت تنباکو تا ملی شدن صنعت نفت، همگی حول محور استقلال‌خواهی شکل گرفته‌اند. از منظر دینی نیز، این ارزش با اصل قرآنی «نَفی سَبِيل» (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا) و آموزه عاشورایی «هیاهات منا الذله» پیوندی ناگسستنی دارد. این جنبه هویتی، به استقلال معنایی فراتر از منافع مادی می‌بخشد و آن را به بخشی از کرامت و عزت نفس ملی تبدیل می‌کند.

این همان نیروی محرکه‌ای است که به جامعه توانایی مقاومت در برابر فشارهای سخت را می‌دهد. اما همزمان، استقلال یک ابزار سیاست‌گذاری کاملاً عقلانی و پراگماتیک برای بقا و پیشرفت در نظام بی‌رحم بین‌المللی است. در جهانی که قدرت، تعیین‌کننده اصلی روابط است، کشوری که از استقلال برخوردار نباشد، به زمین بازی دیگران تبدیل شده و منابع و منافع آن به راحتی توسط قدرت‌های بزرگتر غارت می‌شود. از این منظر، استقلال ابزاری است برای حفظ تمامیت ارضی، کنترل بر منابع ملی، چانه‌زنی برای کسب امتیازات اقتصادی و فناورانه و داشتن حق رأی مستقل در مجامع بین‌المللی.

بدون استقلال، هیچ سیاست توسعه‌ای پایداری قابل اجرا نیست و هیچ پیشرفتی هم حاصل نمی‌شود؛ زیرا هر لحظه ممکن است با تغییر اراده یک قدرت خارجی، تمام برنامه‌ها متوقف شود. بنابراین، این دو وجه مکمل یکدیگرند. جنبه هویتی، اراده و انگیزه مقاومت را تأمین می‌کند و جنبه ابزاری، منطق و عقلانیت لازم برای تبدیل این اراده به سیاست‌های کارآمد را فراهم می‌سازد.

استقلالی که صرفاً هویتی باشد، ممکن است به شعارهای احساسی و انزوای غیرمنطقی بینجامد و استقلالی که صرفاً ابزاری باشد، ممکن است در یک معامله به ظاهر سودآور، به راحتی فروخته شود. ترکیب این دو، جوهر نگاه جمهوری اسلامی به استقلال است؛ آرمان‌گرایی واقع‌بینانه.

۲۵. استقلالی که مردم آن را در زندگی روزمره حس نکنند چه فایده‌ای دارد؟

این گزاره، نکته‌ای بسیار دقیق و نیازمند نگاهی فراتر از روزمرگی است. استقلال به عنوان یک مفهوم کلان سیاسی، لزوماً همیشه به احساسی ملموس و آنی در زندگی روزمره ترجمه نمی‌شود، چرا که بسیاری از ابعاد آن ماهیتی راهبردی داشته و مستقیماً با سرنوشت و بقای نسل‌های آینده گره خورده است. تقلیل اعتبار استقلال تنها به تجربه زیسته لحظه‌ای شهروندان، نادیده گرفتن اهداف بلندمدت تاریخی است.

این «حقیقت استقلال» دارای دو لایه است؛ لایه پنهان راهبردی و لایه آشکار کارآمدی. لایه اول یعنی عزت و اقتدار ملی، جنبه‌ای است که شاید مردم تأثیر مستقیم آن را هر روز حس نکنند، اما ضامن حیات کشور است. ایستادگی در برابر سلطه، ایجاد بازدارندگی امنیتی در منطقه‌ای پرآشوب و دستیابی به دانش‌های بنیادین، ممکن است تأثیر سریعی بر رفاه امروز نگذارد، اما ستون فقراتی است که مانع فروپاشی کشور در دهه‌های آینده می‌شود.

دیدن تصاویر دستاوردهای دفاعی یا ایستادگی دیپلماتیک، شاید نان سفره نشود، اما به جامعه این اطمینان تاریخی را می‌دهد که کشورشان مستعمره نیست و سرنوشت فرزندان‌شان در پایتخت‌های بیگانه تعیین نمی‌شود. البته این نگاه کلان نباید بهانه ناکارآمدی شود، اما باید پذیرفت که استقلال، نوعی سرمایه‌گذاری بین‌نسلی است.

مردم زمانی استقلال را عمیقاً باور می‌کنند که درک کنند برخی هزینه‌های امروز، بیمه امنیت و هویت فرداست. رابطه مردم و حکومت در مسیر استقلال خواهی، یک میثاق تاریخی است؛ مردم هزینه می‌دهند نه فقط برای

آسایش کنونی، بلکه برای اینکه ایران برای آیندگان قدرتمند بماند. حس استقلال، محصول بلوغی است که در آن رفاه حال و بقای آینده توأمان دیده می‌شوند. البته دولت هم وظیفه تامین آسایش جامعه را برعهده دارد و این مسئولیت، یک طرفه نیست.

۲۱. هزینه‌های استقلال بیشتر است یا فواید آن؟ چه می‌دهیم و چه می‌گیریم؟

استقلال، به‌ویژه در جوامعی که یک انقلاب را برای دستیابی به آن از سر گذرانده‌اند، به طور ذاتی یکی از محورهای اصلی قرارداد اجتماعی نانوشته میان ملت و حاکمیت است. این قرارداد، یک معامله دوطرفه مبتنی بر تعهدات متقابل است که مشروعیت و پایداری نظام سیاسی به پایبندی طرفین به آن بستگی دارد.

در این قرارداد اجتماعی که جمهوری اسلامی ایران بر پایه آن بنا شده، هر یک از طرفین، آورده‌ها و انتظارات مشخصی دارند. از یک سو مردم تعهدات و هزینه‌هایی را متقبل می‌شوند. آورده اصلی مردم، مقاومت و ایستادگی است؛ یعنی صبر در برابر سختی‌های ناشی از تحریم‌ها و فشارهای خارجی، مشارکت در صحنه‌های کلیدی ملی مانند انتخابات و راهپیمایی‌ها برای نمایش وحدت و اقتدار و حمایت از سیاست‌های کلان نظام در حوزه امنیت و دفاع. مردم در واقع، سرمایه اجتماعی و انسانی خود را برای پیشبرد پروژه استقلال خواهی به میدان می‌آورند و در صورت لزوم، حتی حاضر به فدا کردن جان خود در این راه هستند.

از سوی دیگر نظام نیز در برابر این فداکاری مردم، تعهدات سنگینی بر عهده دارد. در مقابل هزینه‌هایی که مردم می‌پردازند، انتظار دارند که حاکمیت، دستاوردهای مشخصی را تحویل دهد. اولین و مهم‌ترین دستاورد، تضمین امنیت و تمامیت ارضی است. مردم انتظار دارند در منطقه‌ای پرآشوب، کشورشان از جنگ و تجزیه در امان باشد. دومین دستاورد، حفظ عزت و کرامت ملی است؛ یعنی مردم نمی‌خواهند شاهد تحقیر کشورشان در

عرصه بین‌المللی باشند. سومین و شاید ملموس‌ترین دستاورد مورد انتظار، کارآمدی، پیشرفت و عدالت است. مردم توقع دارند که حاکمیت با مدیریت صحیح، مبارزه با فساد و استفاده بهینه از منابع، ثمرات استقلال را به شکل رشد اقتصادی، رفاه نسبی و کیفیت زندگی بهتر به جامعه بازگرداند.

این قرارداد زمانی دچار بحران می‌شود که یک طرف احساس کند به تعهدات خود عمل کرده، اما طرف مقابل کوتاهی کرده است. اگر مردم احساس کنند که هزینه‌ها را پرداخته‌اند، اما دستاوردی نمی‌بینند، یا بدتر از آن، منافع استقلال به جای توزیع عادلانه، توسط گروهی خاص مصادره شده است، اعتمادشان به این قرارداد سست می‌شود. بنابراین، بازسازی و تقویت مداوم این قرارداد اجتماعی از طریق شفافیت، پاسخگویی و توزیع عادلانه هزینه‌ها و فرصت‌ها، شرط بقای استقلال و نظام متکی به آن است.

۲۲. آیا استقلال تنها با تکیه بر قدرت نظامی به دست می‌آید؟

استقلال به هر دو عنصر قدرت سخت و تاب‌آوری و حکمرانی خوب نیازمند است، اما توازن و اولویت میان این دو در مراحل مختلف تکامل یک کشور مستقل، تغییر می‌کند. این دو را نباید در تقابل با یکدیگر، بلکه به عنوان دو بال یک پرنده برای پرواز در آسمان حاکمیت ملی دید.

قدرت سخت که عمده‌تأ شامل توانمندی‌های نظامی و دفاعی است، شرط لازم و تضمین‌کننده بقا است. در نظام بین‌المللی که همچنان منطق قدرت در آن حاکم است، کشوری که از توانایی دفاع از مرزها و منافع حیاتی خود برخوردار نباشد، اساساً موجودیت مستقلی نخواهد داشت که بخواهد در مورد کیفیت حکمرانی آن صحبت کند. قدرت سخت، دیواری است که از خانه حاکمیت در برابر تهاجم خارجی محافظت می‌کند. بدون این دیوار، خانه قابل سکونت نیست. تجربه کشورهایی که با ساده‌اندیشی توان دفاعی خود را تضعیف کردند و سپس مورد تهاجم قرار گرفتند، به وضوح اهمیت این موضوع را نشان می‌دهد.

جمهوری اسلامی با سرمایه‌گذاری بر توان دفاعی بومی، به یک سطح قابل

قبول از بازدارندگی رسیده و این شرط لازم را محقق کرده است. با این حال، قدرت سخت به تنهایی شرط کافی برای حفظ استقلال در بلندمدت نیست. دیوارهای مستحکم یک خانه، آن را در برابر فساد و فروپاشی از درون محافظت نمی‌کنند. اینجاست که نقش «تاب‌آوری و حکمرانی خوب» برجسته می‌شود. تاب‌آوری، به معنای توانایی یک سیستم سیاسی-اقتصادی برای جذب شوک‌های داخلی و خارجی و بازیابی سریع خود است. این تاب‌آوری از طریق یک اقتصاد پویا و متنوع، سرمایه اجتماعی بالا، نهادهای کارآمد و اعتماد عمومی به دست می‌آید. حکمرانی خوب شامل شفافیت، پاسخگویی، مبارزه با فساد و شایسته‌سالاری روغنی است که چرخ‌های این سیستم را به حرکت در می‌آورد. در شرایط فعلی که ایران به بازدارندگی نظامی دست یافته، میدان اصلی نبرد برای تحکیم استقلال، عرصه اقتصاد و کیفیت حکمرانی است. استقلالی پایدار خواهد بود که بتواند علاوه بر دفع تهدید خارجی، رضایت و امید را در داخل تولید کند. بنابراین، اولویت راهبردی امروز، تقویت حکمرانی و افزایش تاب‌آوری است تا قدرت سخت ایجاد شده، بر پایه‌هایی محکم و استوار قرار گیرد.



تک‌نگاشت

مرز میان استقلال و انزوا، در تمایز بین «انتخاب فعال» و «محرومیت منفعل» قرار دارد. انزوا زمانی رخ می‌دهد که یک کشور به دلیل ضعف، فشار خارجی، یا عدم توانایی در برقراری ارتباط، از نظام جهانی طرد شده و هیچ گزینه‌ای برای تعامل ندارد. این حالتی از اجبار و بیچارگی است. اما استقلال، به معنای داشتن «قدرت انتخاب» است. یک کشور مستقل، توانایی آن را دارد که بر اساس منافع ملی خود تصمیم بگیرد با چه کسی، تحت چه شرایطی و در چه حوزه‌هایی همکاری کند و در مقابل چه چیزی را نپذیرد.

مرکز
مطالعات
راهبردی
تسنیم

